



فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره سی و پنجم - بهار ۱۳۹۷ - از صفحه ۹۰ تا ۱۰۹

مقایسه شخصیت‌های تمثیلی در مثنوی جلال و جمال نزل‌آبادی و لیلی و مجنون نظامی*

رقیه نورمحمدی^۱، عبدالحسین فرزاد^۲

۱- دانشجوی دوره دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده:

مثنوی جلال و جمال سروده محمد نزل‌آبادی از جمله سروده‌های عاشقانه تمثیلی می‌باشد که برخلاف مثنوی مشهور لیلی و مجنون نظامی، تقریباً ناشناخته مانده است. در این تحقیق علاوه بر معرفی این منظومه، به بررسی و مقایسه شخصیت‌های تمثیلی این داستان با داستان لیلی و مجنون پرداخته شده و سعی شده است بدانیم در کدام یک از دو منظومه بیشتر از شخصیت‌های تمثیلی استفاده شده است؛ و کاربرد کدام نوع از شخصیت‌های تمثیلی (انسانی، غیرانسانی) بیشتر به کار رفته است. سرانجام طبق بررسی‌هایی که در این تحقیق صورت گرفته می‌توان گفت که شخصیت‌های تمثیلی داستان جلال و جمال نسبت به داستان لیلی و مجنون بیشتر است و شاعر در مثنوی جلال و جمال اکثر شخصیت‌هایش را با دو بعد ظاهری و معنوی آن‌ها معرفی کرده است که با اندکی مسامحه می‌توان میزان کاربرد شخصیت‌های انسانی و غیرانسانی این مثنوی را یکسان دانست.

واژه‌های کلیدی: تمثیل، جلال و جمال، شخصیت، لیلی و مجنون، نزل‌آبادی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۴

پست الکترونیک نویسنده مسؤول: abdolhosein.farzad@gmail.com

پست الکترونیک: normohamadir@yahoo.com

مقدمه:

تنوع و گونه‌های مختلف تمثیل به آن ارزش خاصی داده است. و تقریباً می‌توان همه انواع آن را در آثار ادبی فارسی یافت.

تمثیل در لغت مصدر عربی است به معنی مثل آوردن، تشبیه کردن چیزی به چیزی، نگاشتن پیکر نگاشته مانند پیکری، تمثال، مثل و مثال و داستان و افسانه و کنایه؛ تقلید و درآوردن تشبیه.

در المعجم درباره تمثیل آمده است: «از جمله استعارات است الا که این نوع استعارتی است به طریق مثال یعنی چون شاعر خواهد که به معنی اشارتی کند لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر کند بیارد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوش‌تر از استعارت مجرد باشد.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۹۷) و همایی می‌گوید: «آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که مثل یا شبه مثل و متضمن مطلبی حکیمانه است بیاریند. و این صنعت همه جا موجب آرایش و تقویت بنیه سخن می‌شود. و گاه باشد که آوردن این مثل در نظم یا نثر و خطابه و سخن‌رانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه رساله و مقاله باشد.» (همایی، ۱۳۶۷: ۲۹۹)

در کتب بلاغی از جمله آثار سکاکی و خطیب قزوینی و عبدالقاهر جرجانی تمثیل را در زیر تشبیه تعریف کرده‌اند. یعنی «تمثیل تشبیهی است که وجه شبه آن از چند امر منتزع شده باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۸۱)

فتوحی دیدگاه‌های مختلف در مورد تمثیل از گذشته تا به امروز را به طور کلی در چهار دیدگاه بیان می‌کند:

«دیدگاه نخست: تمثیل را مترادف و هم معنی با تشبیه می‌دانند.

دیدگاه دوم: تمثیل، نوعی تشبیه است که وجه شبه مرکب از امور متعدد باشد.

دیدگاه سوم: تمثیل را از زمره استعار و مجاز می‌شمارند و آن را از تشبیه جدا می‌کنند.

دیدگاه چهارم: که دیدگاه متأخر است و تمثیل را معادل الیگوری در بلاغت فرنگی می‌داند،

یعنی داستانی که پیامی در خود نهفته دارد.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۵۵)

همچنین او بیان می‌کند: «تمثیل داستانی یا الیگوری در اصطلاح ادبی، روایت گسترش

یافته‌ای است که حداقل دو لایه معنایی دارد: لایه اول، همان صورت قصه (اشخاص و حوادث)، و لایه دوم معنای ثانوی و عمیق‌تری است که در ورای صورت می‌توان جست و به آن روح تمثیل می‌گویند.» (همان: ۲۵۸)

شخصیت تمثیلی: «تمثیل ارائه شخصیت، اندیشه یا واقعه‌ای است به طریقی که هم خودش را نشان بدهد و هم چیز دیگری را، به عبارت دیگر تمثیل یک معنای آشکار دارد و یک یا چند معنای پنهان. در تمثیل، نامحسوس به شکل و کیفیت محسوس ارائه می‌شود. شخصیت‌های تمثیلی، شخصیت‌های جانشین شونده هستند، به این معنا که شخصیت یا شخصیت‌هایی جانشین فکر و خلق و خو و خصلت و صفتی می‌شوند؛ مثل آقای دیو سیرت، خانم خوش طینت. در این صورت‌های ابتدایی تمثیل صفات و خلیقات در قالب شخصیت‌هایی تجسم می‌یابند یا فکری و نظری مخصوص تصویر می‌شود. بنابراین این شخصیت‌ها دو بعدی هستند. بعد فکری و خصلتی که مورد نظر نویسنده یا گوینده بوده است و بعدی که در آن مجسم می‌شوند. وقتی می‌گوییم «تخم جن، دیر آمد» دو منظور داریم یکی خصلت «شیطنت» و دیگر عینیت دادن به آن است.» (میر صادقی ۱۰۴: ۱۳۸۵)

فابل: «معروف‌ترین قسم تمثیل، تمثیل حیوانی است که فرنگیان به آن فابل fable می‌گویند و آن را یکی از انواع ادبی می‌دانند. در فابل قهرمانان حکایت جانورانند که هر کدام ممثّل تیپ یا طبقه‌ای هستند. در تمثیل حیوانی فوراً به قرینه معنوی از ظاهر عبارات متوجه معنای تمثیلی آن می‌شویم حال آن‌که در تمثیل غیرحیوانی قرینه قوی نیست و این است که گاهی گوینده خود به تأویل داستان می‌پردازد.» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۴۶-۲۴۵)

مسئله پژوهش

آیا شخصیت‌های لیلی و مجنون نظامی و جلال و جمال محمد نزل‌آبادی را می‌توان تمثیلی دانست و آیا در این دو مثنوی از انواع شخصیت‌های تمثیلی استفاده شده است؟

پیشینه پژوهش

درباره شخصیت و شخصیت‌های تمثیلی در ادبیات فارسی تحقیقات زیادی انجام شده اما

در لیلی و مجنون و جلال و جمال کار خاصی صورت نگرفته و این پژوهش در نوع خود اثری بدیع است.

روش پژوهش

روش تحقیق به صورت تحلیلی و توصیفی است و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

معرفی شاعر

محمد نزل‌آبادی از جمله شاعرانی می‌باشد که بسیار اندک از وی در کتب تذکره شناسی سخن رفته است و شناسنامه فکری او در هاله‌ای از ابهامات قرار گرفته و برای شناخت دقیق او تنها به ابیاتی که خود شاعر در پایان این منظومه خویش یعنی مثنوی جمال و جلال، بر جای گذاشته است می‌توان به گونه‌ای اندک اما مطمئن آگاهی یافت.

طبق گفته خود شاعر، چنانکه از بیت زیر برمی‌آید، نامش محمد بوده است:

نام نیکو محمدم به یقین لقب و شهرتم بگو تو چنین
(نزل‌آبادی، ۱۳۸۲: ۱۸۹)

و بر اساس ابیات زیر تخلص امین را برای خود برگزیده است:

گنج معنی است پندهای امین سر مخزن گشا و نیک بین
(همان: ۴۹)

و دولت‌شاه سمرقندی در کتاب تذکره‌الشعرا خود امین الدین نزل‌آبادی را چنین معرفی می‌کند: «انواع فضیلت و حسب با نسب سیادت ضم داشت و نزل‌آباد از اعمال بی‌هق است و امیر امین‌الدین مرد ظریف و خوش طبع بود. با مولانا کاتبی و خواجه علی شهاب در شاعری دعوی می‌کند. و امیر امین‌الدین را در مثنوی‌گویی، طبع فیاض بوده و چند کتاب مثنوی پرداخته مثل کتاب "شمع و پروانه" که آن را "مصباح‌القلوب" نام کرده و داستان "عقل و

عشق" که آن را به "سلوه الطالبین" موسوم ساخته و قصه فتح و فتوح و غیرذلک اوراست. (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۴۵۳-۴۵۰)

چنانکه خود شاعر در ابیات پایانی کتاب جلال و جمال می‌گوید اهل نزل‌آباد سبزوار در بیهق خراسان است، و اجدادش را همگی پادشاه، امیر و وزیر دانسته است:

بعد از این اسم خود کنم اظهار	تا بدانند سروران کبار
که کجا بوده است مولودم	چیست حال من و چه کس بودم
بنده‌ی عاصف سخن‌دانم	اصل از بیهق خراسانم
گرچه دارم ز جدّ و باب شرف	هستم از صدق بنده‌ی آصف
جدّ من تا به آدمست امیر	جملگی پادشاه و میر و وزیر
بیهقم سبزوار دین‌آباد	جای من خاک پاک نزل‌آباد ^۱

(همان: ۱۸۹)

۲- معرفی و خلاصه‌ای از مثنوی جلال و جمال

این مثنوی شامل ۴۷۳۵ بیت می‌باشد که در بحر خفیف (فاعلاتن مفاعلن فعلن) سروده شده است. چنانکه خود شاعر می‌گوید نگارش این منظومه در سال ۸۰۸ هجری به پایان رسیده است. این منظومه به اهتمام شکوفه قبادی در سال ۱۳۸۲ در تهران (مرکز نشر دانشگاهی) چاپ شده است. این مثنوی داستان عشق شاهزاده جلال به شاه پریان جمال است، که از نوع عشق انسانی مرد به زن و عاشقانه‌ای تمثیلی با درونمایه عرفانی است. از لحاظ محتوا منظومه جمال و جلال «به دلیل درون مایه اصلی آن یعنی عشق، جزو داستان‌های عاشقانه منظور می‌شود؛ ولی خصایص و خصلت‌های داستان‌های عامیانه، افسانه‌های پریان، داستان‌های رمزی و عرفانی، داستان‌های عیّاری و داستان‌های تعلیمی را نیز در خود یک جا جمع آورده است.

۱- نزل‌آباد دهی است از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار، در ۱۵ هزارگزی مشرق سبزوار در جلگه‌یی معتدل هوایی واقع است. آبش از قنات، محصولاتش علّات و زیره و پنبه، شغل اهالی زراعت و کرباس‌بافی است. (فرهنگ لغت، دهخدا، جلد ۱۴: ص ۲۲۴۳۹)

منظومه با ابیاتی در وصف ممدوح (آصف) آغاز می‌شود و فاقد مقدمات معمول مثنوی سرایان شامل: توحید، نعت و ستایش، مدح، علت تألیف و... است. البته منظومه در آغاز افتادگی‌هایی دارد که ممکن است این مضامین هم جز آن باشد. همچنین همانطور که همه ادب دوستان می‌دانند انواع سرقت‌های ادبی در قرن نهم امری معمول بوده و شرح آن در تاریخ ادبیات در ایران آمده است. (ر.ک. ذولفقاری، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۱۰۱)

گزارش ظاهری داستان به صورت خلاصه و موجز به شرح زیر می‌باشد:

پادشاهی به نام لهراس حاکم شهری چون باغ ارم است ولی چون فرزندی ندارد روزگارش را در حزن و اندوه به سر می‌برده است. تا اینکه حکیمان با اسطرلاب به او خبر می‌دهند که از همسرش مهرافروز، صاحب فرزندی می‌شود. شبی لهراس در خواب غنچه‌ای در دست می‌بیند؛ از خواب بیدار می‌شود و داستان را با پنج وزیر در میان می‌نهد. همگی بر این که شاه صاحب فرزندی می‌شود متفق القول‌اند. تعبیر خواب درست است و فرزند متولد می‌گردد و نامش را جلال می‌گذارند. هنگامی که جلال در انواع علوم و فنون سرآمد می‌شود، شاه از وزیران می‌خواهد که هر کدام پندی به او بدهند. آن‌ها در طی پنج روز در پنج قصر، پنج حکایت موافق آن به جلال می‌گویند. سپس به دستور لهراس، قصری به نام جهان نما برای جلال می‌سازند.

جمال دختر شاه پریان به نام مهرآرای که در قلعه قاف حکومت دارد. گویا رسم شهر پریان چنان است که زیباترین پری، شاه پریان نیز هست. جمال، پادشاه جزیره و پدر، چاکر اوست. جلال که وصف دختر شاه پریان را می‌شنود، عاشق و شیفته‌اش می‌گردد و درد دلش را با پدر می‌گوید و بعد از مخالفت‌های زیاد به اذن او به شهر پریان سفر می‌کند. جلال در راه رسیدن به جمال که در قلعه قاف است با مشکلات زیادی روبرو می‌شود. که این مثنوی در شرح مشکلات و نحوه نجات جلال از این مشکلات است. در نهایت به دیدار یار نائل می‌شود. مجلس بزمی مهیا می‌شود و جلال، جمال را در بر می‌گیرد:

هر دو عاشق به تخت بنشستند درِ منظر به دشمنان بستند
هر دو عاشق به عیش نوشانوش روی بر روی و دست در آغوش

روزی جلال از فیلسوف می‌شنود حکیمی چهارصد ساله به نام دین پرور در غاری ساکن است و از حقایق اطلاع دارد. جلال نزد حکیم می‌رود و طی پنج روز حقایق و نصایحی را به او می‌گوید. جلال یاد وطن و پدرش لهراس می‌افتد و از جمال اجازه می‌گیرد تا به همراه هم به کشور وی بروند و جمال هم دست قبول بر چشم می‌نهد. وقتی به قصر پدر می‌رسند، مدتی از حضورش نمی‌گذرد که جلال می‌میرد. (متن مربوط به مرگ جلال در دست نیست.)

بحث و بررسی

بررسی شخصیت‌های تمثیلی در مثنوی جلال و جمال

بنابر گفته خود شاعر، مثنوی جلال و جمال دارای دو لایگی و معنای باطنی است که با توجه به نیروهای عقلانی و

درونی باید به معنای دوم آن که غرض و مقصود اصلی شاعر از سرون آن می‌باشد پی برد:

صورتش گرچه هست عشق مجاز در معنی کند به دلها باز

هر یکی داستان ازین دفتر بر سر خود بود کتاب دگر

(نزل‌آبادی، ۱۸۹: ۱۳۸۲)

در خلال داستان، با مشاهده نام‌هایی چون جلال و جمال، حکیم جهانگستر و پیر دین پرور و دیو هفت‌سر و ... متوجه می‌شویم که با داستانی تمثیلی سروکار داریم و اکثر شخصیت‌هایی که در این مثنوی به کار رفته‌اند علاوه بر صورت ظاهری خود نشانگر صورت معنوی نیز هستند و به طور کلی همه اجزا و عناصر موجود در این داستان دست به دست هم داده‌اند تا داستان را به طور کل به داستانی تمثیلی تبدیل کنند....

و خود شاعر در لابلای داستان برای بیشتر تمثیلی جلوه دادن داستان و شخصیت‌های آن

بارها به رمز گشایی می‌پردازد:

هست شمطال نفس اماره هفت سر دیو و قلعه‌اش خاره

عشق عیار و جان جمال بود خنجر الطاف لایزال بود

حسد و بخل و کینه و آز عجب و شهوت سران دیو دراز

سر سگسار شهوت است دورو کان سر بدفعال شد جادو
هفت‌سر دیو را بکش چو جلال تا شود مونس ز عشق بیگانه

(همان: ۱۰۰-۹۹)

اما گویی راوی آن را کافی نمی‌داند و برای آنکه داستانش را کاملاً تمثیلی رمزی جلوه دهد یکبار دیگر به طور کامل و مجزا چنان که سیاق این‌گونه داستانهاست در پایان داستان و فصلی جداگانه به رمزگشایی از این شخصیت‌های تمثیلی و بُعد معنوی و مقصود اصلی خود از بیان این شخصیت‌ها از زبان حکیم غارنشین می‌پردازد:

لهراس: نفس کل جلال: نفس ناطقه جمال روح معشوق
مهرآرا: عقل اختیار: عقل نیکوکار فیلسوف عیار: عشق کارگزار
یمنه: تن عاشق زن هندو: عشق ناپاک گل سخنگو: معرفت
ازدهای کوه عرفان: کبر دیو هفت‌سر: شهوت پیرافکن: جسد
قمطار: دوستی حور بهشتی. پیل‌پیکر: همّت وزیران پدر: پتج هواس در بدن
سه دیو: نفس لوّامه و اّماره و مکاره دلفروز: حبّ طاعت و جاه منشوره: جوهر نفس کل
پیرافکن و میمون: جسد قمطار: دوستی حور بهشتی و...

اشخاص تمثیلی در این مثنوی بر دو نوع هستند: ۱- نام‌های مشهور و دارای معنی که متعلق به اشخاص مثبت داستان‌اند مثل: جلال، جمال، لهراس، مدّبر، مهرآرا، فرخ‌بخت، دلشاد و جهانگسر. و ۲- نام‌های غیرمشهور و عجیب و بی‌معنی که متعلق به اشرار و جنیان و حیوانات هستند؛ مثل: غزننگ، شمطال، شهاشنگ، طموج، یمنه، قمطار، دیو هفت‌پیکر، پیرافکن و...

۱- اشخاص تمثیلی انسانی

لهراس: تمثیل از نفس کل: اولین شخصیتی که در این مثنوی نمایان می‌شود لهراس است که در اینجا تمثیلی از نفس کل می‌باشد که هستی از او موجود می‌شود و شاعر اینگونه او را توصیف می‌کند:

چون مه و اخترش سپاهی بود	اندر آن شهر پادشاهی بود
چاکرش نصرت و غلام ظفر	خسرو جم دل و فریدون فر
کمرش بسته بر میان چو قلم	همه شاهان تیغدار خدم
خادمش ماه و منظرش چو سپهر	همچو خورشید نوربخش به چهر
خور کشیدی به رخ سپر از میغ	...چون گرفتی به دست هندوی تیغ
بود لهراس نام آن سلطان	این چنین گفت لوح سبز عیان

(همان:۲)

از دیگر شخصیت‌های تمثیلی پنج وزیرند که همچون حواس پنجگانه در وجود بشر وجود دارند که به وسیله آن‌ها می‌توان به شناخت هر چیز ظاهری دست یافت:

رأی چون آفتاب تابنده	بود پـنجش وزیر داننده
رأی رخشان چو مهر تابانی	هر یکی در زمانه لقمه‌مانی
در طبّ و در حساب و در اکسیر	همه دانا به هیئت و تدبیر
رأی چون مهر چرخ با انوار	اولین بود نام او دیندار
معدن دانش و محیط هنر	اسم ثانی بدی جهانگستر
داشت از عدل او زمانه نظام	سیمین مهررای بودی نام
بود در جمع فاضلان فاضل	اسم چهارم مدبّر کامل
جان لهراس بود و مونس و یار	پنجمین منهی نکو دیدار

(همان:۴)

در جای دیگر شاعر به همراهی همیشگی این پنج وزیر با انسان همچون پنج حواس به طور غیر مستقیم اشاره می‌کند:

گفت با پنج نامدار وزیر	ناگهان پادشاه با تدبیر
گشته اتواع علمتان معلوم	...همه آگاه از رموز علوم
صد چو بقراط و صد چو افلاطون	ارستون هر یکی شده به فنون

مدتی گشته تا که در مجلس نیست غیر شما مرا مونس...
(همان: ۶)

جلال و جمال: تمثیلی از نفس ناطق و روح معشوق

شخصیت اصلی و محوری داستان که حوادث و شخصیت‌های دیگر در پیرامون آن پدید می‌شود جلال است که تمثیلی از نفس ناطق می‌باشد و می‌توان به نوعی او را تمثیل از انسان عاشق سالک دانست که در جستجوی حقیقت و در حال تلاش برای رسیدن به روح محبوب ازلی است. چون پدرش لهراس با آن همه قدرت و ثروت فرزندی نداشت و نذر و نیاز زیادی در درگاه حق انجام می‌دهد تا اینکه در خواب می‌بیند که از همسرش مه‌افروز فرزند دار می‌شود و شاعر جلال را این‌گونه معرفی می‌کند:

دید فرزند را چو شاه جمال کرد نامش ز روی لطف جلال
(همان: ۵)

چون فرزند دارای زیبایی و جمال است پس نام او را جلال می‌گذارند تا همراه با زیبایی بزرگی هم داشته باشد. و در اندک زمانی در تمامی علوم و فنون و سرآمد می‌شود و قصری بزرگ برای او می‌سازند و جمال در آن قصر قرار می‌گیرد:
بود در قصر شاهزاده و نی با دف و چنگ و جام و مطرب و می
(همان: ۲۷)

ولی با شنیدن وصف جمال که نزل‌آبادی او را اینگونه توصیف می‌کند:

دختری داشت روی چون خورشید	صد هزارش مرید چون ناهید
روی چون مهر و ابرویی چو هلال	بر رخ لاله عنبرینش خال
...در پری رسم آن زمان آن بود	هر که را حسن بود سلطان بود
حسن هر کس که بود آن بهتر	بود بر جمع جتّیان سرور
داشت آن دور چون جمال جمال	شاه او بود در جزیره حال

پدرش نیز بود چاکر او چون غلامان برون منظر او
(همان: ۲۸)

دلش ناآرام می‌شود؛ عقل و آرامش خود را از دست می‌دهد و قصری به آن بزرگی که
تمثیلی از این عالم خاک است و سرگرمی‌های دنیایی برای او خفقان آور است و این روح
برای رسیدن به روح معشوق و جایگاه اصلی خود روزگارش را در غم و اندوه بسر می‌برد:
دیده چون ابر و اشک چون ژاله تن چو نالی و دایمیش ناله
با دل تنگ چون دهان نگار قد باریک چون میان نگار
همچو شمعش جمال اشک‌آلود دل پر آتش و به فرقش دود
(همان: ۲۹)

تا اینکه به اذن پدر برای رسیدن به جمال که همان روح معشوق جلال است بار سفر می‌بندد:
سوی مشرق نهاد روی جلال دل سوزان در اشتیاق جمال
(همان: ۳۳)

اختیار: تمثیل از عقل نیکوکار

اختیار همچون عقل انسان نیکوکار و خیرخواه همراه جلال راه سفر را می‌پیماید و در
توصیف او می‌خوانیم:

در کتابت ورا چو تیر دبیر رأی پاکش چو آفتاب منیر
گفت خاقان که بهر خدمت شاه با شهنشاه باشد او همراه
(همان: ۳۲)

و در بسیار جاها شاهد مصلحت‌اندیشی و منع کردن جلال در انجام کارها توسط او

می‌شویم:

پیش شاه آمد اختیار وزیر گفت شاهها چه می‌کنی تدبیر
که عجب قلعه‌ای است بر سر راه کس نباشد ز سر این آگاه

مصلحت نیست در میانۀ کوه رفتن ما بدین سپاه و گروه
تا ندانیم کین بلند حصار چیست وین قصر و گنبد کار
(همان: ۳۶)

فیلسوف عیار: تمثیل از عشق

در معرفی شخصیت عیار می‌خوانیم که در سخت‌ترین چیزها نفوذ می‌کند و می‌تواند سریع هر چیزی را بدست آورد و تغییر دهد و برخلاف عقل که با احتیاط است، بسیار باجرات است و این خصوصیت را جز در عشق نمی‌توان یافت:

بود یک پیک شاطر عیار رفتنش چون کبوتر طیار
راه اگر دشت بود اگر گه و سنگ بود منزل شیش صد فرسنگ
رفتگی اندر درون حصن حصین گر بدی قلعه بر زمین زوبین
می‌بودی به ضرب تیر خدنگ خال زنگی به شب ز چهره زنگ
فیلسوفش نهاده نام جلال بود عیار شپ‌روی قتال
(همان: ۳۷)

۲- اشخاص تمثیلی غیرانسانی

شمطال: تمثیل از شهوت هفت‌سر

برخلاف اکثر متون عرفانی که در آنها ازدهای هفت‌سر تمثیلی از شهوت است در این داستان دیوی به نام شمطال وجود دارد که هفت سر دارد:

باز دیویست بر سر این راه هفت سر دارد آن پلید سیاه
یک سر او بود چو هیئت فیل رودش آب از دهان چون نیل
سر دیگر چو هیئت گفتار از دماغست دائم آتش‌بار
سر سیم چو کرگدن دارد روز و شب برف از دهن بارد...
(همان: ۹۴)

گوزن، باغ، طوطی، حوض و تخت: تمثیلی از طلب

«در اصطلاح طلب را جستجو کردن از مراد و مطلوب گویند. مطلوب در وجود طالب هست و می‌خواهد تمام مطلوب را بیابد و آن را باید در وجود خود بطلبد و اگر از خارج بطلبد نیابد.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۵۵۳)

جلال در راه سفر برای رسیدن به مطلوب و خواسته‌اش به تنهایی شاهد گوزن و باغ و حوض و درگاهی می‌شود که به گمانش نشانی از معشوقش بوده و اشتیاقش را برای رسیدن به مطلوب چند برابر می‌کند و شاعر این صحنه را از زبان جلال اینگونه تعریف می‌کند:

چون بپرید طوطی سرمست	شاه از جای خویشتن برجست
نه گلستان بود و نه آب و نه تخت	نه جمال و نه طوطی و نه درخت
شوره‌زاری کنار ریگ روان	شاه گشته در آن میان حیران
گفت با اختیار، شاه جلال	کای پسر چیست این عجب احوال
دیدم آن کس که صورتش به حریر	بود از کلک لم یزل تصویر
این بگفت و سواره گشت جلال	دل سوزان در اشتیاق جمال

(نزل‌آبادی، ۱۳۸۲: ۳۳)

که در پایان هنگامی که جلال با پیر روبرو می‌شود پیر به رمز گشایی این تصاویر می‌پردازد و او را از حقیقت این موجودات آگاه می‌سازد و می‌گوید:

آن گوزنی که دیده‌ای در راه باغ و آن حوض و تخت و آن درگاه
آن طلب بود کان به چشم نمود کرد واله ترا به خویشتن ربود
(همان: ۱۷۷)

بررسی شخصیت‌های تمثیلی در لیلی و مجنون:

هر یک از شخصیت‌های لیلی و مجنون نمادهای خاص عرفان هستند که آنها برای مفاهیمی چون: لطف و قهرحق، بنده و سالک مطیع اوامر الهی و... استفاده می‌شود. همچنین شخصیت‌های لیلی و مجنون را در این داستان می‌توان در قالب شخصیت‌های تمثیلی مورد

بررسی قرار داد. چون مسلماً چنین عشقی که نه منطقی در پی دارد و نه از رنگ حقیقی برخوردار است باید پیامی در بر داشته باشد. «عشق در لیلی و مجنون کاملاً جنبه عرفانی دارد اگر چه به ظاهر عاشق و معشوقی در کار است. اما این دو وسیله‌ای هستند برای بیان عشق عرفانی. عاشق خویش را نزد معشوق خفیف می‌داند. عاشق ترجیح می‌دهد که پوست باشد و معشوق مغز:

بروزی ز طرییده گاه آن دشت	بر خاک دیار یار بگذشت
دید از قلم وفا سرشته	لیلی مجنون به هم نوشته
ناخن زد و آن ورق خراشید	خود ماند و رفیق را تراشید
گفتند نظارگان چه رایست	کز هر دو رقم یکی به جایست
گفتا رقمی به آر پس افتد	کز ما دو رقم یکی بس افتد
چون عاشق را کسی بکاود	معشوقه از او بیرون تراود
گفتند چراست در میانه	او کم شده و تو بر نشانه
گفتا که به پیش من نه نیکوست	کائن دلشده مغز باشد او پوست
من به که نقاب دوست باشم	یا بر سر مغز پوست باشم

(نظامی، ۱۳۸۴: ۵۳۴)

«در چندین جای دیگر نیز وصف نظامی از مجنون به مثابه عاشق کامل عرفانی است. وی عشق مجنون را عشقی عادی نمی‌داند، عشقی می‌داند که عاشق را از خودی خود می‌رهاند:

نه نه غم او نه آن چنان بود	کز غایت او غمی توان بود
کان غم که بدو برات می‌داد	از بند خودش نجات می‌داد

همین تصاویر مجنون در منظومه نظامی است که سبب شده است در قرنهای بعدی از این عاشق و معشوق برداشتی عارفانه شود.» (غلامرضایی، ۱۳۷۰: ۲۳۷ - ۲۳۵)

عرفا از شخصیت لیلی به عنوان نماد و تمثیلی از جمال مطلق حق و وحدتی که در عالم کثرت ظهور و تجلی دارد و از شخصیت مجنون به عنوان عاشق حق و عارفی که حق را در

جمع کثرات مشاهده می‌کند:

دید مجنون را عزیزی دردناک
گفت: ای مجنون! چه می‌جویی چنین؟
کو میان رهگذر می‌بیخت خاک
گفت: لیلی را همی جویم یقین
تن بود در خاک شارع درّ پاک؟
گفت: لیلی را کجا یابی ز خاک؟
بوک جایی یک دمش آرم به دست
گفت من می‌جویمش هر جا که هست
(عطار، ۱۳۸۴: ۱۸۳)

۱- اشخاص تمثیلی انسانی

مجنون تمثیلی از سالک عاشق:

که باید کاملاً فنا گردد تا به لیلی که تمثیلی از روح و محبوب ازلی است دست یابد و بدون فنا کردن خود نمی‌تواند به وصال محبوب ازلی برسد؛ چنانکه مجنون پس از فنا شدن در راه عشق لیلی به معشوق ازلی و ابدی دست می‌یابد:

برداشت به سوی آسمان دست
انگشت گشاد و دیده بریست
کای خالق هرچه آفرید است
سوگند به هرچه برگزید است
آزاد کنم ز سخت جانی
وآباد کنم به سخت رانی
این گفت و نهاد بر زمین سر
وان تربت را گرفت در بر
چون تربت دوست در برآورد
ای دوست بگفت و جان برآورد

(نظامی، ۱۳۸۴: ۵۷۴)

عین‌القضات عشق لیلی را برای مجنون لازمه پذیرش عشق الهی می‌داند: «صیاد ازل چون خواست که از نهاد مجنون مرکبی سازد از آن عشق خود که او را استعداد آن نبود که به دام جمال عشق ازل افتد که آنگاه بتابش از آن هلاک شدی بفرمودند تا عشق لیلی را یک چندی از نهاد مجنون مرکبی ساختند؛ تا پخته عشق لیلی شود، آنگاه بار کشیدن عشق الله را قبول تواند کردن.» (همدانی، ۱۳۴۱: ۳۱)

خویشان و اقوام: تمثیلی از راهنما و مرشد:

نمونه دیگر از شخصیت‌های تمثیلی در این منظومه خویشان و اقوام هستند که قصد راهنمایی مجنون گمراه شده را دارند و به پدر او پیشنهاد می‌کنند که مجنون را به زیارت خانه خدا ببرند تا مشککش حل شود:

خویشان همه در نیاز با او	هریک شده چاره‌ساز با او
بیچارگی ورا چو دیدند	در چاره‌گری زبان کشیدند
گفتند به اتفاق یک سر	کز کعبه گشاده گردد این در
حاجت گه جمله جهان اوست	محراب زمین و آسمان اوست

(نظامی، ۱۳۸۴: ۴۸۳)

دوستان مجنون: تمثیلی از عقل

عقل وظیفه نصیحت کردن را برعهده دارد و در این داستان دوستان مجنون این وظیفه را به عهده دارند و از جانب پدر مجنون مأمور می‌شوند تا او را نصیحت کرده و به خانه برگردانند:

فرمود به دوستان همزاد	تا بر پی او روند چون باد
آن سوخته را به دلنوازی	آرند ز راه چاره‌سازی

(همان: ۴۸۵)

پدر مجنون: تمثیلی از نفس بازدارنده:

پدر مجنون او را سرزنش می‌کند و از او می‌خواهد از این کار عاشقی دست بکشد و ...

چون دید پدر به حال فرزند	آهی بزد و عمامه بفکند
...گفت ای ورق شکنج دیده	چون دفتر گل ورق دریده
ای شیفته چند بیقراری	وی سوخته چند خامکاری
... مانده نشدی ز غم کشیدن؟	وز طعنه دشمنان شنیدن
دل سیر نگشتی از ملامت؟	زنده نشدی بدین قیامت؟

بس کن هوسی که پیش بردی کاب من و سنگ خویش بردی
در خرگه کار خرده کاری عیبی است بزرگ بی‌قراری
(همان: ۴۸۷)

مرد سیه شترسوار: تمثیلی از انسان‌هایی که در راه سلوک و سیر الی الله بازمانده‌اند:
مجنون خبر شوهر کردن لیلی را از زبان کسی می‌شنود که نظامی از او با عنوان مرد سیه
شترسوار یاد کرده است و این مرد قصد آزار و اذیت مجنون را دارد و می‌خواهد سنگی بر سر
راه مجنون که سالکی عاشق در راه رسیدن به حق می‌باشد قرار دهد تا او همچون خودش در
این راه واماند:

ناگه سیهی شتر سواری بگذشت بر او چو گرزه ماری
چون دید در آن اسیر بی‌رخت بگرفت زمام ناقه را سخت
غرید به شکل نره دیوی برداشت چو غافلان غریوی
...بیکار کسی تو با چنین کار بی‌یار بهی تو از چنین یار
آن دوست که دل بدو سپردی بر دشمنیش گمان نبردی
شد دشمن تو ز بیوفایی خود بازبرید از آشنایی
...مجنون ز گزاف آن سیه کوش برزد ز دل آتشی جگر جوش
از درد دلش که در برافتاد از پای چو مرغ در سر افتاد
(همان: ۵۲۱)

شهسوار: تمثیلی از پیر و عارفی که منزل به منزل و شام در شام چون سیاحان جهان را
پیموده و نشان از معشوق دارد:

مجنون در اولین نگاه او را این چنین می‌بیند:
وز برقع آن چنان غباری رخساره نمود شهسـواری
شخصی و چه شخص پاره نور پیش آمد و شد پیاده از دور

مجنون چو شناخت کو حریفست وز گـوهر مردمی شریفست
(همان: ۵۴۲)

۲- شخصیت‌های تمثیلی غیرانسانی:

آهو: تمثیل از انعکاس زیبایی معشوق

می‌داد ز دوستی نه ز افسوس بر چشم سیاه آهوان بوس
کائن چشم اگر نه چشم یار است زان چشم سیاه یادگار است
(نظامی، ۱۳۸۴: ۵۱۰)

نتیجه

با توجه به بررسی‌های انجام شده می‌توان نتیجه را اینگونه بیان کرد: نظامی در سرودن منظومه غنایی لیلی و مجنون به تمثیل با رویکردی عرفانی نظر داشته است و نشان دادیم که پدر مجنون تمثیل از نفس بازدارنده، لیلی تمثیل از روح و محبوب ازلی، دوستان مجنون تمثیل از عقل، مرد سیه شترسوار تمثیلی از سالک در راه سلوک و امانده و ... می‌باشد. و با توجه به نمونه‌های تمثیلی که در مثنوی جلال و جمال بیان شده است می‌توان گفت که این منظومه کاملاً تمثیلی و عرفانی می‌باشد و خود شاعر چندین بار به دولایگی بودن داستان و اینکه مقصود اصلیش از سرودن این منظومه درک معنای باطنی آن است اشاره کرده است. اکثر شخصیت‌های مثنوی با رویکردی تمثیلی به کار رفته‌اند؛ اما نمی‌توان به درستی بیان کرد که اکثر شخصیت‌های مثنوی لیلی و مجنون تمثیلی هستند. در مثنوی جلال و جمال علاوه بر شخصیت‌های تمثیلی انسانی شخصیت‌های تمثیلی غیر انسانی همچون: شمطال، گوزن و باغ، دیو هفت‌سر و ... به وفور به کار رفته است؛ و این در حالی است که در مثنوی لیلی و مجنون به ندرت با شخصیت‌های تمثیلی غیرانسانی سروکار داریم.

منابع و مأخذ

۱. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، فرهنگ لغت جلد پنجم، یازدهم و چهاردهم، مؤسسه دانشگاه تهران: دوره جدید، چ دوم،
۲. ذولفقاری، حسن، (۱۳۸۲)، تأملی در مثنوی جمال و جلال، مجله علوم اجتماعی و انسانی شیراز، شماره ۳، صص ۱۱۶-۱۰۱-
۳. سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۰)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
۴. سمرقندی، دولت‌شاه، (۱۳۸۲). تذکره الشعراء، تهران: قطره.
۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۶)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه. چ سوم.
۶. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۵)، بیان، تهران: میترا.
۷. عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم، (۱۳۸۴)، منطق‌الطیر، به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ بیست و دوم.
۸. عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد، (۱۳۴۱) تمهیدات، به کوشش عقیف عیران، تهران: دانشگاه تهران.
۹. غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۰)، داستان‌های غنایی منظوم، تهران: فردابه.
۱۰. فتوحی، محمود، (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، تهران: سخن.
۱۱. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۵)، عناصر داستان، تهران: سخن، چ پنجم.
۱۲. نزل‌آبادی، محمد، (۱۳۸۲)، مثنوی جلال و جمال، تهران: قطره.
۱۳. نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۴)، کلیات خمسه نظامی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، جلد اول. چ پنجم.
۱۴. همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۷)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: هما، چ پنجم.



**Journal of Research Allegory in
Persian Language and Literature**
Islamic Azad University- Bushehr Branch
No. 35/ Spring 2018

The comparative of Allegorical characters in masnavi jalal & jama nazlabadi and lily & majnoon nezami

Roghayeh Noormohammadi¹, Abdulhossein Farzad²

1. Phd Student of Persian language and literature, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Assistant professor of Persian Language and Literature, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

The masnavi jalal and jamal composed by mohammad nazlabadi are almost allegorical, romances, which unlike the famous masnavi of lily and the majnoon by nezami have remained almost unknown. in addition to the introduction of this poem, this study also explores and compares the allegorical characters of this story with the story of lily and majnoon and it has become possible to know in which of the two poems most of the allegorical characters are used and which types of allegorical (human, nonhuman) characters have been used. finally, according to the observation made in this study, the allegorical characters of the story of jalal and jammal are more than the story of lily and majnoon. And the poet in masnavi jalal and jamal has introduced most of his characters with two apparent and spiritual dimensions and with a little neglect, the application of the human and nonhuman characters of this masnavi can be considered the same.

Keywords: allegory, jalal and jamal, character, lily and majnoon, nazlabadi